

## تحلیل سیاست خارجی پهلوی دوم در جدایی بحرین از ایران بر اساس مدل نظری جمیز روزنا

محسن فتح تبار فیروزجایی<sup>۱</sup>

### چکیده

بخشی از شاخص توسعه‌یافتگی هر کشور، توسعه‌یافتگی در سیاست و روابط خارجی می‌باشد. اساساً توسعه‌یافتگی از این منظر دارای ابعادی چند است. اول اینکه رفتار سیاست خارجی تا چه اندازه مبتنی بر منافع ملی و همراه با واقع‌گرایی است؟ دوم اینکه فرایند تصمیم‌سازی و سیاستگذاری در روابط خارجی بر چه معیارهایی استوار است؟ بی‌شک در اینجا عامل شخصیت و فرد محوری در مقابل نقش و جایگاه قرار می‌گیرد. در مطالعات مربوط به تحلیل رفتار سیاست خارجی معطوف به دوره حکومتی محمدرضا پهلوی به صورت کلیتی عام و تحلیل رفتار آن حکومت در مورد جدایی بحرین از ایران در یکی از حساس‌ترین مناطق استراتژیک دنیای آن روز و صد البته فعلی ما، موارد متناقض رفتارشناسی مبتنی بر منافع ملی در عملکرد دستگاه روابط خارجی آن رژیم به می‌خورد.

در این مقاله ضمن معرفی مدل نظری جمیز روزنا برای بررسی سیاست خارجی حکومت پهلوی به عنوان چارچوب تئوریک بحث، سرزمین بحرین را از لحاظ تاریخی و سرزمینی که روزگاری جزء لاینفک خاک ایران بوده است، مورد بررسی قرار داده و فرآیند جدایی آن را که متناقض با منافع ملی ایران بوده، در قالب مدل نظری فوق تشریح خواهد شد.

**کلید واژگان:** سیاست خارجی محمدرضا پهلوی، استقلال بحرین، جمیز روزنا

---

۱- کارشناس ارشد علوم سیاسی دانشگاه تهران، mffirozjai@gmail.com

## مقدمه

یکی از مهم‌ترین فرآیندهای زندگی اجتماعی و فردی بشر تصمیم‌گیری است، با این توضیح سیاست هم چیزی جز مجموعه‌ای از تصمیم‌گیری‌های نیست. حال برای درک صحیح و قابل فهم روند تصمیم‌گیری می‌توان با بهره‌گیری از تئوری‌های ارائه شده، میزان صحت و عقلانیت تصمیم‌های مردم و سیاستمداران را با توجه به شرایط محیطی مورد بررسی قرار داد. از سویی، سیاست خارجی و روابط بین‌الملل تبلور تصمیم‌گیری‌های بازیگران نظام بین‌الملل است که تحت این شرایط می‌توان با عنایت به تئوری‌های تصمیم‌گیری، به بررسی محیط کل و پارامترهای تصمیم‌گیری به ارزیابی سیاست خارجی پرداخت. از طرفی هم، نظریه‌پردازان نتوانسته‌اند به طرح جامعی برای تحلیل تصمیم‌های سیاست خارجی دست یابند، به طوری که برخی از نظریه‌پردازان سیاست خارجی به ناتوانی نسبی اغلب نظریه‌ها اذعان نموده‌اند، ولی با اتکا به سطح تحلیل خرد و کلان می‌توان سیاست خارجی را به عنوان یک متغیر وابسته به محیط داخلی و خارجی مورد ارزیابی قرار داد.

رفتار سیاست خارجی واکنشی به محرک‌های داخلی و خارجی است که به صورت حلقه‌های یک زنجیر به هم ارتباط دارند. وجود متغیرهای گوناگون و تأثیرگذار بر روند تصمیم‌گیری، باعث گردیده که امکان تعمیم رفتار سیاست خارجی برخی از کشورها امکان‌پذیر نباشد؛ چرا که هر یک از بازیگران نسبت به یک رویکرد پاسخ‌های کاملاً متفاوتی دارند و در اصل بستگی به ترکیب مختلف عوامل داخلی و خارجی دارد، ولی بهره‌گیری و الگوبرداری متغیرهای مختلف می‌تواند در زمینه مطالعه سیاست خارجی مفید واقع گردد. از طرفی هم شناخت عوامل تأثیرگذار بر سیاست خارجی کار آسانی نبوده است. در سال‌های اخیر بررسی عوامل متعددی که بر رفتار سیاست خارجی نقش دارند، در حوزه علوم سیاسی و روابط بین‌الملل متداول گشته است، حال با رد ادعای تک علتی در بررسی رفتارهای خارجی این امر مسجل گردیده که تئوری‌های تعیین‌کننده ریشه‌های فلسفی داشته و بیشتر تحقیقات سیاست خارجی هم دارای تئوری‌های فراوانی بوده است. بنابراین، تلاش فرد در زمینه پیش تئوری ضروری است.

اسمیت و دان درباره فنون تصمیم‌گیری به سه پارادایم اشاره می‌کنند:

۱. تصمیم‌گیری به عنوان یک رویکرد برای مطالعه سیاست‌های بین‌المللی توسط ریچارد اسنایدر، هنری براک، و برتون ساپین. اسنایدر و همکارانش در این کار، الهام بخش محققان دیگر برای بررسی سطحی پایین‌تر از سطح دولت-ملت، که درگیر بازیکنان واقعی است، شده‌اند.
۲. پیش نظریه‌ها و نظریه‌های سیاست خارجی، توسط جیمز روزنا، به عنوان یک رویکرد در سیاست تطبیقی و بین‌المللی. روزنا با تأکید بر نیاز به یکپارچه‌سازی اطلاعات در سطوح مختلف تجزیه و

تحلیل، از رهبران فردی به نظام بین‌المللی، به منظور درک سیاست خارجی، تئوری خاصی را برای توسعه عوامل شکل‌دهنده سیاست خارجی ارائه می‌دهد.

۳. فرضیه رابطه انسان و محیط در زمینه سیاست‌های بین‌المللی توسط مارگارت و هارولد اسپروت مطرح شده است. اسپروت استدلال کرد که توجه به محیط روانی افراد و گروه‌های تصمیم‌گیری در سیاست خارجی مورد نیاز است. به نحوی که محیط بین‌المللی و عملیاتی و یا زمینه‌ای که در آن توسط تصمیم‌گیرندگان درک و تفسیر شده است.

(Smith, Hadfield & Dunne; The Development of Foreign Policy Analysis; Oxford University Press)

در فرآیندهای تصمیم‌سازی مجموعه‌ای از عوامل داخلی و خارجی و عینی و ذهنی تأثیرگذارند که سیاستگذاران را همواره در تعیین ارجحیت‌ها و اولویت‌ها با مشکلات انتخاب مواجه می‌کند. در مطالعه تاریخ روابط خارجی رژیم پهلوی موارد فراوانی از این محدودرات ساختاری در انتخاب ارجحیت‌های سیاست خارجی به چشم می‌خورد. فرضیه اصلی در این پژوهش این است که تصمیم رهبران وقت ایران در مورد مناقشه بحرین بیش از همه ناشی از اهمیت کیش شخصیت و فرد محوری اقتدار گرا و عوامل بین‌المللی بوده است و کمتر متأثر از نقش، جامعه و مدل‌های بوروکراتیک بوده است. در این نوشتار با استفاده از مدل تحلیلی جمیز روزنا رفتار سیاسی پهلوی دوم، در مسئله بحرین را مورد بررسی قرار داده و نشان خواهیم داد که تصمیم محمدرضا پهلوی مبنی بر شناسایی بحرین، مطابق با سیاست به اصطلاح، مستقل ملی وی نبوده است.

### نظریه جمیز روزنا

روزنا در تصمیم‌گیری سیاست خارجی علت رفتار سیاسی حکومت‌ها را مرتبط به عوامل پنج‌گانه ذیل می‌داند

الف) متغیر شخصیت

ب) نقش و میزان اختیارات تصمیم‌گیرنده (مدل مسئولیت)

ج) متغیر دیوان سالاری حکومتی (مدل بوروکراتیک)

د) متغیر جامعه (مدل منابع ملی)

ه) متغیر نظام بین‌الملل (مدل سیستمی)

### چارچوب پیش‌تئوری جمیز روزنا

شناخت چارچوب تئوری جمیز روزنا می‌تواند راهنمای جامعی در درک فرآیندهای تصمیم‌سازی در

روابط خارجی باشد. ارائه متغیرهای مستقل، وابسته و واسطه‌ای، نشان از رفتار سیاسی هر دولت، براساس مجموعه‌ای از عوامل گوناگون است که با اولویت‌های مختلف در کنار هم جمع گردیده و در نهایت به تصمیم‌گیری منجر می‌گردد. در چارچوب نظریه روزنا، متغیرهای مستقل عبارتند از نوع قدرت، اقتصاد، فرهنگ و جامعه، حال آنکه وی متغیرهای وابسته را نوع سیاست می‌داند و متغیر واسطه‌ای را نیز چگونگی بافت ترکیبی عوامل تأثیرگذار بر سیاست خارجی قلمداد می‌کند (سیف زاده، سیدحسین، ۱۳۸۲: ۳۵۴).

متغیر فرد: متغیر فرد عبارت است از ویژگی‌های انحصاری تصمیم‌گیرندگان که شامل تمام جوانب تصمیم‌گیرنده است. روزنا معتقد است که خصایص فرد بیشتر در کشورهای توسعه نیافته، تازه استقلال یافته و کوچک مطرح است که فاقد نقش‌های سازمان‌یافته و نمادهایی بوروکراتیک بوده و در اصل جوامعی که رهبران کمتر تحت نفوذ و تأثیر افکار عمومی و گروه‌های ذی نفوذ قرار دارند؛ البته با توجه به این متغیر، روزنا بر این عقیده است که تصمیم‌های متخذه از ناحیه یک شخص با تصمیم‌های شخص دیگر در همان موقعیت به خاطر توانایی‌ها و روحیات متفاوتشان، متفاوت می‌باشد. جای انکار نیست که خصوصیات روانی رهبران و سایر تدوین‌کنندگان و اجراکنندگان هر سیاستی مخصوصاً در حکومت‌های دیکتاتوری و خودکامه اثر مهمی روی سیستم‌های حاکم می‌تواند شدت و ضعف داشته باشد (محمدی، منوچهر، ۱۳۸۹: ۲۶).

متغیر نقش: این متغیر بدین معناست که مسئولان دولتی بدون توجه به خصوصیت فردی و انحصاری که در متغیر فرد به آنها اشاره شد، با تکیه بر سمت و جایگاهی که در حکومت دارند نسبت به موضوعی از خود واکنش نشان می‌دهند. جایگاه فرد در ساختار حکومتی و وظایف، مسئولیت‌ها و وفاداری‌هایی که بر اساس این جایگاه از او انتظار می‌رود، بر تصورات فرد از جهان و تصمیم‌گیری‌های او در عرصه سیاست خارجی تأثیر می‌گذارد. به طور کلی می‌توان نقش را این گونه تعبیر کرد؛ تصویری که یک دولت، حکومت و یا یک فرد می‌پندارد که باید براساس آن عمل کند، نقش به ویژگی‌های رفتاری تعریف می‌شود که ناشی از مسئولیت‌های سیاست‌گذاری یک بازیگر است و هر فردی که چنین جایگاهی را پرکند، از او نیز رفتار مشابهی انتظار می‌رود. ما می‌توانیم نقش را تعامل بین فرد و نظام سیاسی بدانیم و انتظاراتی که نظام مزبور از فرد دارد. هرچند نقش ممکن است حیطة عمل فرد را محدود کند ولی چنین نقشی براساس صفات شخصیتی فرد برداشت و ایفا می‌شود. در اعمال این مدل بیش از آنکه به خصوصیات فکری-عقیدتی سیاستگذار توجه شود، به نوع وظایف و مسئولیت‌هایی که به وی سپرده است، توجه می‌گردد (همان، ۱۳۸۹: ۲۶).

متغیر دولتی یا بوروکراتیک: متغیر دولتی، بدین معنا که به جوانب ساختاری دولتی اطلاق می‌شود. ساختار پیچیده یک دولت، روابط سازمان‌های درون دولتی و در نهایت، کارشناسان و متخصصان

درون یک تشکیلات، تدوین کننده و ارائه دهنده پیشنهادها و خطوط کلی تصمیم گیری در سیاست خارجی می باشند و هیچ تصمیم گیرنده ای قادر نیست فارغ از این ملاحظات تصمیم گیری نماید، به ویژه در نظام های گسترده بوروکراتیک دولت های غربی، این عامل و متغیر بیشتر بروز می کند. منظور از این متغیر، نوع سیستم تصمیم گیری موجود در یک کشور و تأثیر این روش و سازوکار بر سازمان های دارنده استانداردهای هدایت شده و برنامه ریزی شده است که منجر به تصمیم گیری یا سیاست گذاری می شود. حال با تقسیم بندی کشورها به سیستم باز و بسته و یا ترکیبی از هر دو، می توان الگوهای متفاوتی را جهت روند تصمیم گیری و اتخاذ نوع آن مطرح کرد. معمولاً در سیستم های باز، محیط بازی اعم از عوامل محیط خارجی و داخلی تأثیرات قابل ملاحظه ای بر روند تصمیم گیری دارند، در حالی که در سیستم های بسته این امر چندان مقدور نیست. در سیستم های باز معمولاً تصمیم گیری بسیار کند صورت می گیرد؛ زیرا نظام بوروکراسی فوق العاده به تخصصی شدن تمایل دارد، از این رو تصمیم ها کند ولی نتایج دقیقی به دنبال دارد؛ گذشته از آنکه روند تصمیم گیری و نتیجه آن به عنوان موضوع بحث تا حدی دموکراتیک تلقی می شود. حال آنکه در سیستم های بسته چون منصب از مقام جدا نیست و سلسله مراتب وجود ندارد و اساس ارتقای مقام، نه شایستگی بلکه میزان ارتباط و وابستگی به کانون قدرت و ایدئولوژی است، به همین خاطر در این شرایط روند تصمیم گیری از سرعت بیشتر برخوردار بوده ولی دقت عمل در این نوع در حداقل قرار دارد. از دیدگاه روزنا هر چه از جوامع توسعه یافته و باز به لحاظ سیاسی به جوامع بسته پیش می رویم، از نقش عام گرای نهادین بروکراتیک کاسته شده و به تأثیر جبریت های محیطی ناشی از محذورات بین المللی و خودکامگی های فردی افزوده می شود (سیف زاده، ۱۳۸۲: ۳۵۷).

متغیر اجتماعی یا مدل منابع ملی: در این مدل مجموعه ای از عوامل و منابعی که در تصمیم سیاست خارجی اثرگذار است مورد بررسی قرار می گیرد. این عوامل می تواند محسوس یا نامحسوس باشند. سیستم اجتماعی و اقتصادی نیز عامل مهمی است که در این فرایند تأثیر دارد (محمدی، همان: ۲۷). بخشی از سیستم سیاسی- اجتماعی که در این امر دخیل است نظام حزبی و گروه های نفوذ می باشند. البته این عوامل در جوامع سنتی و مدرن دارای تضادهایی هستند، به طوری که در جوامع مدرن احزاب و تشکل های تعریف شده ای وجود دارد که هم بر سیاست داخلی و هم سیاست خارجی تأثیرگذار هستند و همچنین دارای اهداف و برنامه هایی نیز در این خصوص می باشند، به طوری که می توانند از طریق پارلمان، افکار عمومی و... بر فرآیند تصمیم گیری اثر بگذارند. به همین خاطر در کشورهای دموکراتیک، سیاست خارجی کشور تحت تأثیر نظام حزبی و شرایط و وضعیت احزاب قرار دارد، به طوری که در کشورهای دو حزبی سیاست خارجی از ثبات لازم برخوردار است؛ چون در این گونه جوامع سیاست خارجی جزو منافع ملی کشور محسوب می شود و حزب مخالف نیز اجازه دخالت

در روند سیاست خارجی را به خود می‌دهد؛ حال آنکه در روش‌های چند حزبی سیاست خارجی فدای خواسته‌های حزبی می‌شود. به هر حال احزاب جزو بازیگرانی هستند که به سیاست خارجی توجه دارند، ولی درجه اهمیت آن به شرایط جامعه و مقتضیات خاص آن بستگی دارد. افکار عمومی نیز به عنوان یک عنصر و عامل مستقل در پی تأثیرگذاری بر سیاست خارجی است.

متغیر سیستماتیک یا نظام بین‌الملل: دولت در روند تصمیم‌گیری از محیط اطراف خود نیز متأثر می‌گردد و واکنش به این نظام در محاسبه تصمیم‌گیرندگان منظور می‌شود که این نظام در اصل همان نظام منطقه‌ای و جهانی است که شامل قطب‌بندی‌های مختلف می‌گردد و همچنین نظام‌های بازدارندگی و موازنه قوا و یا توازن وحشت. روزنا در تشریح متغیرهای مستقل، دولت‌ها را از نظر نوع قدرت به دو دسته قدرت‌های بزرگ و کوچک تقسیم می‌کند و معتقد است که قدرت‌های بزرگ و قدرت‌های کوچک از لحاظ اقتصادی نیز یا دارای اقتصادی پیشرفته‌اند و یا عقب افتاده. در کنار آن، وی نوع جامعه دولت‌ها را به دو دسته باز و بسته تقسیم می‌کند و معتقد است که فرهنگ نیز یا نفوذپذیر است و یا نفوذناپذیر. روزنا در خصوص متغیر واسطه‌ای که نوعی سیاست خارجی است، این گونه بیان می‌کند که سیاست خارجی یا ارزش‌های پیشینی هستند و یا ارزش‌های پسینی و یا ترکیبی از هر دو مورد. در ارزش‌های پیشینی، روند تصمیم‌گیری به علت غیرقابل معامله بودن منافع ملی به دشواری اتخاذ می‌گردد و پیچیدگی آن بسیار زیاد بوده است، حال اینکه ارزش‌های پسینی منافعی هستند که قابل معامله بوده و در این صورت روند تصمیم‌گیری دشواری‌های ارزش‌های پیشینی را ندارد، اما هر از گاهی نیز برخی از تصمیم‌ها ترکیبی از ارزش‌های پیشینی و پسینی است که در این حالت فشار بر تصمیم‌گیری به حدی است که ترتیب اهمیت عوامل تأثیرگذار به وضعی جبری در آمده و بازیگر دیگر خود را قادر به تصمیم‌گیری مناسب نمی‌بیند (سیف زاده، همان: ۳۵۳-۳۵۷).

او معتقد است که در کشورهای بزرگ با وضعیت سیاسی و اقتصادی توسعه یافته اولویت متغیرها به این شکل است که نقش مسئولیت و جامعه بالاتر از همه و بعد از آن به ترتیب دیوان‌سالاری، نظام بین‌الملل و شخصیت تأثیرگذارند؛ در شرایطی که در کشورهای توسعه نیافته با جابجایی قابل توجه متغیرها روبرو هستیم به این ترتیب که، متغیر شخصیت بیشترین اهمیت و بعد از آن نظام بین‌الملل، جامعه و دیوان‌سالاری تأثیرگذارند (ازغندی، ۱۳۸۳: ۲۳۹). در مورد چارچوب‌های مفهومی، روزنا منابع سیاست خارجی در یک کشور بزرگ و باز را متغیرهای وابسته به نقش، جامعه و حکومت می‌داند و این در حالی است که در جوامع بسته و اقتدارگرا وضعیت عکس حاکم است و آن وابسته به شخصیت و نظام بین‌الملل است (Rosenau, James, 1966: 27-92).

روزنا با طرح تئوری پیوند می‌گوید رهبران در کشورها و همچنین شخصیت‌های آنها در تصمیم‌گیری‌ها نقش دارند و این نقش در کشورهای جهان سوم بیشتر و پررنگ‌تر است، روزنا بر

شاخص‌های فردی رهبران به خصوص طرح ویژه فکری هر فرد تأکید دارد و آن را زمینه‌ساز رفتار کشورها در نظام بین‌الملل می‌بیند یعنی در واقع این مهم است که چه کسانی و چگونه حکومت می‌کنند و این خود در رفتار خارجی کشورها نیز تأثیر می‌گذارد.

#### تأثیر شخصیت بر تصمیم‌گیری

شناسایی ساختار جامعه سیاسی معاصر ایران بدون آگاهی از خصوصیات کمی و کیفی شخصیت‌های سیاسی و همچنین گروه نخبه که در پویای تاریخی مدارج و مراتب عالی را احراز کرده‌اند، کاملاً بی‌نتیجه است به طوری که وقتی از تأثیر متغیر شخصیت بر مدل‌های تصمیم‌گیری در حوزه سیاست خارجی و آن هم در قبال قدرت‌های بزرگ صحبت می‌شود، ناگزیر انسان جستجوگر را به سوی شناخت تصمیم‌گیری‌های شاه، وزرا، سفیران و نخبگان رهنمون می‌سازد.

#### پویای تصمیم‌گیری پهلوی دوم

در فرایند سیاستگذاری و تصمیم‌سازی (decision making) قبل از دوره پهلوی دوم گروه‌ها و طبقات متنوع‌تری حضور داشتند. علاوه بر شاه، بوروکرات‌ها و زمین‌داران و برخی وزیران در این امر دخیل بودند. اما در دوره پهلوی دوم و پس از گذراندن دوره فترت ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ به موازات افزایش توانمندی شاه، قدرت نخبگان سیاسی به خاطر وابستگی فزاینده آنها به آریا مهر، کاهش می‌یابد و در این نظام تمام قوای جامعه در راه هدف‌های نظام سلطنتی تجهیز می‌شود و شاه مافوق قانون و طبقه می‌شود.

شخص‌گرایی یا شخصی بودن قدرت، یعنی اینکه شاه از طریق رابطه‌های شخصی خود حکومت می‌کند و نه از طریق سازمان‌های بوروکراتیک؛ در سال‌های ۱۳۳۲ تا ۱۳۵۷ قدرت آنچنان در دست شخص شاه و نه حتی دربار بود که دولت و مجلس ابزار کار شاه شدند؛ در حقیقت عملکرد محمدرضا شاه در راستای تبدیل شدن به یک رهبر تمام عیار بود به نحوی که خود را به عنوان فرمانده ابدی شاهنشاهی ایران تصور می‌کرد به نوعی که خود را به عنوان پدر، رهبر و معلم ملت معرفی می‌نمود؛ البته شخصی شدن قدرت تا جایی پیش رفت که سیاست مشق شب با آن توأم گردید به طوری که تعداد خاصی از شخصیت‌ها که در اندرونی حضور مداوم داشتند، در تصمیم‌گیری‌ها با نفوذترین بودند اما برخلاف اینکه برخی از شخصیت‌های نزدیک به شاه نقش فعالی داشتند اکثر آنها در حلقه درونی بشدت تنگ و انحصارطلبانه شاه قدرت کارساز محسوب نمی‌شدند گواه این مدعا این موضوع است که اسداله علم یار وفادار شاه وقتی از وی انتقاد می‌کرد و مورد نرزش شاه قرار می‌گرفت می‌گفت خدا به شاه عمر بدهد که به انسان اجازه حرف زدن می‌دهد.

ایران عصر سلطنت محمدرضا شاه به رغم اینکه وضعیت اقتصادی و مالی نسبتاً توسعه یافته ای نسبت

به سایر کشور های جهان سوم داشت، ولی از جنبه سیاسی از جمله کشور هایی محسوب می شد که به گونه ای سنتی در طی قرون متمادی حاکمیت شاه را بر جامعه تحمیل نموده بود. به عبارت دقیق تر در پویش تصمیم گیری سیاست خارجی ایران با توجه به دیدگاه جمیز روزنا دو عامل شخصیت و نظام بین المللی از جمله متغیر های تعیین کننده و تأثیرگذار بودند (ازغندی، ۱۳۸۳: ۲۳-۲۴).

خلاصه به علت شخصی بودن قدرت و کاهش نقش نهادمندی سیاسی، عدم توجه به نخبگان فکری و انتصاب مقامات به میل شاهانه، سیاست و تصمیم گیری ها حالتی انحصاری و مسدود داشت. افزایش نقش نهاد سلطنت در تدوین پویش سیاست داخلی و خارجی در ده سال آخر سلطنت محمدرضا شاه موجب شده بود که بسیاری از تحلیل گران مسائل سیاسی ایران اذعان کنند که محمدرضا تنها تصمیم گیرنده و تدوین کننده سیاست خارجی است و همه مراتب بر اساس الگو های فکری وی تعیین شده است (فولر، گراهام، ۱۳۷۳: ۲۹۸).

محمدرضا شاه به خاطر مشکلات روانی همیشه از نخست وزیران قدرتمند در هراس بود و به همین دلیل نخست وزیر هرچه مطیع تر بود شاه بیشتر می پسندید، و همین تفکر در نخست وزیری امیرعباس هویدا کاملاً مشهود بود و تعیین اهداف و جهت گیری های سیاست خارجی بدون دخالت نهادهای مشارکت قانونی و گروه های اجتماعی رسمی و غیررسمی عمدتاً توسط شخص شاه انجام می گرفت در ایران نخست وزیر، اعضای کابینه، وزیر امور خارجه و وزیر جنگ و کارگزاران وزارتخانه ها در راستای اهداف شاه برای این مناصب انتخاب می شدند و به نوعی که وزارت خارجه و جنگ به وزارت خانوادگی معروف شده بود و افراد شاغل در آنها از بین افراد مورد اعتماد شاه و مطیع او برگزیده شده بود و افراد شاغل در آنها از بین افراد مورد اعتماد شاه و مطیع او برگزیده می شدند که این امر نشان می دهد همه تصمیمات آخر، به شخص شاه برمی گردد. در نتیجه در طول حکومت محمدرضا شاه به خصوص پس از کودتای ۲۸ مرداد، تغییر چشمگیری در مبانی و اصول سیاست خارجی ایران صورت نگرفت (ازغندی، ۱۳۸۳: ۲۵-۲۶).

### نمونه بحرین به عنوان الگویی برای تحلیل مدل فوق

بحرین از نظر جغرافیای طبیعی در امتداد فلات ایران و در بخش جنوب غرب آسیا در منطقه خاورمیانه و به شکل مجمع الجزایری در قسمت جنوبی خلیج فارس قرار گرفته است. این مجمع الجزایر که با وسعت ۶۹۵/۲۶ کیلومتر مربع از سی و پنج جزیره بزرگ و کوچک (سیف افجه ای، معصومه، ۱۳۷۶: ۲) تشکیل شده، از سمت شرق با قطر در ضلع جنوبی با عربستان سعودی و در شمال با ایران همسایه می باشد. با توجه به فقدان مرز زمینی بحرین با همسایگان، فاصله نزدیکترین شهر ایران (بندر بوشهر) با بحرین حدود ۳۶۱ کیلومتر می باشد.



قابل ذکر است که مرز دریایی دو کشور (ایران و بحرین)، حدودابخش میانی مرزهای دریایی درخلیج فارس شمرده می شود که طرفین آن را در سال ۱۹۷۱، یعنی اندکی پس از باز پس گیری ادعای مالکیت آن توسط ایران، تعیین کردند. قرارداد مربوط به این مرز در ۱۷ ژوئن ۱۹۷۱ امضا شد و از تاریخ ۱۴ مه ۱۹۷۲ رسمیت یافت و به اجرا درآمد (مجتهدزاده، ۱۳۷۳: ۷۷).

از نظر استراتژیک و سوق الجیشی بحرین در خلیج فارس از جایگاه بسیار ویژه ای برخوردار است. واقع شدن بحرین در مرز ساحلی عربستان و قطر در گذشته فرصت قابل ملاحظه ای را برای ایران به دنبال داشته است. هر چند از نظر حقوقی بین ایران و بحرین آبهای آزاد وجود دارد، اما قبل از جدایی بحرین حق استفاده از منابع بستر برای ایران تا نزدیکی سواحل عربستان و قطر ادامه پیدا می کرد. تصور اینکه ایران در دو سوی یکی از مهمترین آبراه های جهان دارای ساحل باشد می تواند تا حدی نشان دهد که بحرین از حیث سیاسی و نظامی چه اهمیتی در تفوق بر کشورهای عربی منطقه و حتی تاثیرگذاری بر معادلات بین المللی برای ایران داشته است. اگر بحرین در حاکمیت ایران باقی می ماند، با توجه به افزایش گستره آب های سرزمینی، رگ حیاتی نفت دنیا تا حد زیادی در تسلط ایران قرار می گرفت.

وجود منابع غنی نفت و گاز در پهنه آب های سرزمینی بحرین نیز اهمیت قابل توجهی به این سرزمین بخشیده است. همچنین موقعیت مناسب برخی از جزایر برای پهلوگیری و تعمیر کشتی های بزرگ اقیانوس پیمای ۵۰۰ هزار تنی در بنادر آنها و مرواریدهای مشهور آن نیز از امتیازات دیگر آن محسوب می گردد.

### موقعیت تاریخی

کشور بحرین از سی و سه جزیره کوچک و بزرگ تشکیل شده، مرکز آن منامه است. شواهد و مستندات تاریخی به وضوح موید این است که بحرین از قبل از ظهور اسلام به طور قطع و یقین در زمره قلمرو ایران قرار داشت. حتی در اولین مرحله دعوت به اسلام بحرین، فردی مسیحی به نام منذرین ساوی از طرف ساسانیان حکمرانی بحرین را عهده دار بود. البته صرف نظر از چگونگی پذیرش دین اسلام در این مجمع الجزایر و تحولات سیاسی ناشی از آن، به طور کلی بحرین نخستین بخشی از خاک ایران بود (سیف افجه ای، معصومه، ۱۳۷۶: ۲۴). این کشور از زمان هخامنشیان و ساسانیان، یک "ساتراپی" بوده که از سه بخش تشکیل شده بود. ما بحرین را جزئی از بخش یک ساتراپ (استان) می شناسیم. در زمان سلطنت انوشیروان، بحرین یک پایگاه بزرگ دریایی و محل استقرار اسپهبد بزرگ نیروی دریایی بود. در اوایل قرن شانزدهم میلادی با هجوم استعمار پرتغال به منطقه اقیانوس هند و خلیج فارس (در سال ۱۵۰۶)، بسیاری از نقاط استراتژیک منطقه و از جمله جزیره

هرمز و مجمع‌الجزایر بحرین نیز (در سال ۱۵۲۱) به تصرف و اشغال پرتغالی‌ها درآمد(نشأت، صادق، ۱۳۴۴: ۲۴۲-۲۴۵).

پس از گذشت حدود یک قرن از اشغال پرتغالی‌ها، شاه عباس در سال ۱۶۰۲ با لشکرکشی به بحرین، آن‌جا را از تصرف اشغالگران خارجی آزاد کرد و مجدداً به ایران ملحق نمود، که پس از آن، مجمع‌الجزایر بحرین به مدت ۱۸۰ سال در اختیار و تحت نظر کامل حکومت ایران بود. در سال ۱۷۸۳ (یا ۱۷۸۲) شیخ احمد بن خلیفه از قبیله بنی عتبه و از خاندان خلیفه(که از منطقه نجد در مرکز عربستان به کویت مهاجرت کرده بود) به این سرزمین حمله کرد و پس از شکست سربازان ایرانی، بر این منطقه استیلا یافت، که از آن پس، حکومت بحرین با حمایت همه‌جانبه سیاسی-استعماری انگلستان در اختیار اعضای خاندان خلیفه (آل خلیفه) قرار گرفت، اما با این همه، در همه این سال‌ها ایران هم‌چنان بحرین را جزئی از خاک خود می‌دانست.

تا پیش از کودتای ۱۲۹۹ دولت ایران ۱۱ بار درصدد اعاده حاکمیت و مالکیت خود بر جزایر بحرین برآمد و هر بار در برابر مخالفت بریتانیا تلاش به جایی نرسید(هوشنگ مهدوی، ۱۳۸۰: ۳۶۳). در سال ۱۳۰۲ سرپرستی لورن سفیر بریتانیا در ایران تلاش کرد تا دکتر محمد مصدق (وزیر امور خارجه وقت) را متقاعد کند که دولت ایران از ادعای خود بر بحرین دست بردارد، که مصدق اظهار داشت: با توجه به احساسات ملی موجود در باب این بخش باستانی از قلمرو ایران (جزایر بحرین که همیشه جزء استان فارس، شیعه مذهب و ایرانی الاصل بوده است) هیچ دولت ایرانی نمی‌تواند، بدون یک دلیل مشخص دست از ادعای حاکمیت بر بحرین شسته و یا در مورد آن کوتاه بیاید(عاقلی، باقر، ۱۳۷۷: ۸۹۹). دولت ایران، گذشته از شواهد تاریخی که در تأیید ادعای مالکیت خود بر بحرین عنوان ساخت، این نکته را نیز خاطر نشان کرد که دولت بریتانیا در گذشته حاکمیت ایران بر این جزایر را به رسمیت شناخته و مدارکی در این زمینه ارائه داده بود نخستین سند، قراردادی بود که در ۱۲ ذیحجه ۱۲۳۶ میان کاپیتان ویلیام بروس و شاهزاده حسینعلی میرزا والی فارس منعقد شده بود. در این قرارداد اذعان شده بود که جزیره بحرین همیشه متعلق به دولت ایران و جزء استان فارس بوده است. اما در این سال در پاسخ بریتانیا آمده بود که علت اصلی احضار کاپیتان بروس و عدم شناسایی رسمی قرارداد مزبور، تأییدیه مزبور بر حاکمیت شاه ایران بر بحرین ثبت شده بود(زرگر، محمدرضا؛ ۱۳۶۵: ۲۳۵).

در حقیقت از شهریور ۱۳۲۰ تا اوائل سال ۱۳۳۵ هیچ اقدام اساسی از طرف حکومت ایران به منظور اعاده حاکمیت بر بحرین به عمل نیامده بود و تنها مطبوعات کشور هر از چند گاهی به مسئولین مملکتی موضوع تعیین تکلیف بحرین و احقاق حقوق ایران را یاد آوری می‌کردند تا اینکه در سال ۱۳۳۵ حوادثی در بحرین رخ داد که منجر به به اعلام وضعیت غیر عادی و دستگیری تعداد زیادی

از ایرانیان مقیم این کشور گردید. حکومت ایران بلافاصله واکنش نشان داد. علیقلی اردلان وزیر امور خارجه در ۱۷ فروردین ۱۳۳۵ مصاحبه مفصلی در تهران به عمل آورد و طی آن دلایل حاکمیت ایران را از ابعاد مختلف حقوقی و تاریخی مورد تأیید قرار داد. هیات دولت هم چنین در آبان ۱۳۳۶ لایحه تقسیمات جدید کشوری را که به موجب آن بحرین استان چهاردهم ایران محسوب می شد، به تصویب رساند. طرح مسئله بحرین توسط حکومت ایران مقارن با زمانی بود که انگلستان پس از وقایع سال ۱۳۳۵ و حمله مشترک فرانسه و انگلستان به کانال سوئز در حال بهبود بخشیدن به روابط خود با جهان عرب بود و این واکنش ایران در آن مقطع زمانی قابل پیش بینی بود. علاوه بر این محمدرضا شاه با طرح مسئله بحرین می خواست که سوار بر موج ناسیونالیسم شده و خود را به عنوان رهبر جنبش ملی تثبیت کند (ازغندی، ۱۳۸۳: ۳۹۱-۳۹۲). علاوه بر تحولات داخلی بحرین که زمینه دخالت و حساسیت ایران را توجیه می کرد، سلسله حوادث و تحولاتی در منطقه به وقوع پیوست که از لحاظ بین المللی، اهمیت حضور ایران را در بحرین دو چندان میکرد.

در این راستا بود که اهمیت سیاسی- استراتژیک بحرین در دهه ۱۹۶۰ افزایش یافت، به ویژه اینکه ایران شاهد افزایش فعالیت های انقلابی اعراب در سواحل خلیج فارس در خلال سال های ۱۹۶۴-۱۹۶۵ بود؛ اما حضور نظامی انگلیس در منطقه و نیز بندر عدن تا اندازه ای ترس ایران را کاهش می داد، ولی در نوامبر ۱۹۶۷، نیروهای انگلیسی پیرو جنگ های داخلی یمن، از بندر استراتژیک عدن خارج شدند و در بحرین مستقر گردیدند، که بدین ترتیب، پس از عدن، مجمع الجزایر بحرین به عنوان پایگاه مهم انگلستان در شرق سوئز و خلیج فارس مطرح شد. مدتی بعد در ژانویه ۱۹۶۸، پس از اینکه انگلستان اعلام کرد که نیروهایش را تا پایان سال ۱۹۷۱ از شرق سوئز خارج خواهد کرد، دولت ایران از این تصمیم استقبال نمود و اعلام کرد که از حق حاکمیت خود بر بحرین منصرف نشده است. سپس، با طراحی و هدایت انگلستان قرار شد فدراسیونی متشکل از نه شیخ نشین جنوب خلیج فارس و از جمله بحرین در قالب یک کشور واحد پس از خروج نیروهای انگلیسی از منطقه تشکیل شود، به ویژه شیخ بحرین با ابراز ناخشنودی از مسأله خروج آتی نیروهای انگلیسی، و ادعای مالکیت ایران بر بحرین آن را یک مشکل امنیتی برای آینده مجمع الجزایر دانست و بنابراین حل این مشکل را پیوستن بحرین به فدراسیون دانست (ویلسون، آرنولد، ۱۳۵۳: ۶۸-۵۴).

در این میان، مذاکرات آشکار و پنهانی میان ایران، انگلستان، عربستان سعودی و آمریکا انجام می گرفت، که این امر باعث شد تا ایران در مورد مسأله بحرین کوتاه آمده و تا اندازه ای عقب نشینی سیاسی کند.

حدود ۱۰ سال بود که تب و تاب ادعای مالکیت ایران بر بحرین فرو نشسته بود تا اینکه انگلستان در دی ماه ۱۳۴۷ اعلام کرد، تا سال ۱۳۵۰ نیروهای خود را از شرق سوئز و از خلیج فارس بیرون

خواهد برد. در این زمان صحبت بحرین و تشکیل فدراسیونی امارات با شرکت بحرین به میان آمد و این امر با وجود ادعای ایران بر بحرین حل شدنی نبود. محمدرضا شاه در ۲۲ اسفند ۱۳۴۷ با اشاره به ادعای ایران در مورد بحرین چنین می گوید: ایران مصمم به حفظ تمامی حقوق خود در خلیج فارس بوده و این بی عدالتی تاریخی را به هیچ عنوان تحمل نخواهد کرد. وی اظهار امیدواری می کند که مسئله بحرین با همکاری تمامی کشور های منطقه با حسن نیت حل و فصل شود (ازغندی، ۱۳۸۳: ۳۹۲-۳۹۳، به نقل از روزنامه تایمز لندن ۱۴ مارس ۱۹۶۸).

از مجموع اظهارات محمدرضا شاه می توان دریافت که موضوع بحرین که تا آن زمان برای وی یک موضوع حیاتی و خط قرمز در سیاست خارجی به شمار می رفت، در یک چرخش ۱۸۰ درجه ایی و عجیب از ادعای دیرینه نسبت به بحرین صرف نظر کرد.

#### تصمیم شاه برای انصراف از ادعای خود

محمدرضاشاه، به منظور جلب دوستی کشورهای محافظه کار عرب و در ضمن برای این که بتواند بر سر جزایر مزبور با انگلیس چانه بزند، به یکباره به طور ناگهانی تصمیم خود را مبنی بر چشم پوشی از ادعای دیرینه ایران بر بحرین اعلام نمود. وی در یک کنفرانس مطبوعاتی، که در ۴ ژانویه ۱۹۶۹ (۱۴ دی ۱۳۴۷) در دهلی نو تشکیل شده بود گفت: اگر اهالی بحرین نمی خواهند به کشور من ملحق شوند، ایران ادعای ارضی خود را در مورد این مجمع الجزایر پس می گیرد و خواسته اهالی بحرین را اگر از نظر بین الملل مورد قبول قرار می گیرد می پذیرد (هوشنگ مهدوی، عبدالرضا، ۱۳۸۳: ۳۶۲).

نه ماه پس از مصاحبه دهلی نو، وی در زمستان سال ۱۳۴۸ (اوایل ۱۹۷۰) مجدداً در مصاحبه ای خواستار حل مسأله بحرین از طریق کسب نظر مردم بحرین به طور رسمی، به وسیله سازمان ملل متحد شد، که بالاخره پیشنهاد رسمی شاه از طریق گفت و گوهای بعدی ایران با انگلستان و دبیرکل سازمان ملل (اوتانت) در اوایل سال ۱۹۷۰ به نتیجه نهایی رسید و ایران در تاریخ ۹ مارس ۱۹۷۰ (۹ اسفند ۱۳۴۸) رسماً مساعی جمیله دبیرکل سازمان ملل را برای استعلام نظرهای واقعی مردم بحرین از طریق انتصاب یک نماینده ویژه خود برای انجام این مأموریت خواستار شد (هدایت، مهدی قلی، ۱۳۶۴: ۳۹۵).

پس از این بیانات، دولت ایران از دبیر کل سازمان ملل متحد تقاضای میانجی گری کرده و اعلام نمود که نظر دبیرکل را مبنی بر اینکه به تصویب شورای امنیت برسد می پذیرد.

محمدرضا شاه نه تنها در برابر زیاده خواهی شیخک های جنوبی واکنش و اقدام بایسته و درخور انجام نداد بلکه در پاسخ به یکی از خبرنگاران اعلام کرد، چنانچه مردم بحرین علاقه مند به الحاق به کشور من نباشند، ایران ادعای ارضی خود را نسبت به این جزیره پس خواهد گرفت. ایران به اراده

و خواست مردم بحرین، در صورتیکه مورد شناسایی بین‌المللی نیز واقع شود، احترام خواهد گذاشت (ازغندی، ۱۳۸۳: ۳۹۴). شناسایی فوری و احترام به اراده مردم بحرین!! بی شک یکی از مصادیق رفتار غیر عقلانی محمدرضا پهلوی در مناسبات خارجی و نیز آخرین آن نبوده است.

### اقدامات سازمان ملل متحد

انگلستان نیز در تاریخ ۲۰ مارس، موافقت رسمی خود را با انجام پیشنهاد دولت ایران به اوتانت دبیرکل سازمان ملل اعلام کرد. دبیرکل سازمان ملل نیز در همان روز پس از مشورت با نمایندگان ایران و انگلستان اعلام کرد که: «او مساعی جمیله خود را انجام خواهد داد». پیرو آن، دبیرکل سازمان ملل، شخص «ویتوریو گیچاردی» (دیپلمات ایتالیایی) معاون دبیرکل و نیز مدیر کل دفتر اروپای سازمان ملل در ژنو را به عنوان نماینده ویژه خود در کسب آراء مردم بحرین منصوب کرد. در ضمن وی از سوی ایران و انگلستان در راه انجام دادن مسئولیت خود و ابراز نظر و تصمیم نهایی‌اش در مورد حل مسأله بحرین، اختیار تام گرفت (امین، سیدحسن، ۱۳۸۴: ۶۵).

نماینده ویژه دبیرکل در امور بحرین، در رأس یک هیأت پنج نفری عازم این جزیره شد و از ۲۹ مارس تا ۱۸ آوریل ۱۹۷۰ به نظرخواهی گزینشی و گفت‌وگو با گروه‌های منتخب سیاسی - اجتماعی بحرین پرداخت. ذکر این نکته ضروری است که برخلاف ادعای برخی منابع خارجی مبنی بر مراجعه به آراء عمومی و انتخابات عمومی، این امر صحت ندارد، بلکه به همان روش محدود گزینشی یاد شده انجام گرفت. گیچاردی داده‌ها و نتایج کسب شده را در گزارشی به دبیرکل تسلیم کرد تا بر اساس آن تصمیم نهایی درباره سرنوشت بحرین اتخاذ شود. گزارش یاد شده از سوی دبیر کل به شورای امنیت ارجاع شد و شورای امنیت نیز با استناد به نتیجه‌گیری نهایی گزارش تدوین شده مفاد آن را راجع به استقلال بحرین و جدایی آن از خاک ایران در تاریخ ۳۰ آوریل ۱۹۷۰ مورد تأیید و تصویب قرار داد (امین، سیدحسن، ۱۳۸۴: ۶۸).

### آخرین اقدامات ایران

ایران نیز در ماه مه (اردیبهشت ۱۳۴۹) برای شناسایی رسمی قطعنامه شورای امنیت در مورد استقلال بحرین، اقدامات قانونی را انجام داد و هیئت دولت قطعنامه شورای امنیت سازمان ملل را برای بررسی و تصویب در قالب لایحه به مجلس شورای ملی تقدیم کرد، که این لایحه در تاریخ ۲۴ اردیبهشت ۱۳۴۹ با ۱۸۷ رأی مثبت و ۴ رأی منفی به تصویب مجلس شورای ملی رسید. نمایندگان مخالف از سوی جناح پان ایرانیسم به رهبری محسن پزشکیور رهبری می‌شدند. مجلس سنا نیز در ۲۸ اردیبهشت ماه آن را به اتفاق آرا تصویب کرد.

حاکم بحرین برای نخستین بار در آذرماه ۱۳۴۹ (دسامبر ۱۹۷۰) از ایران بازدید کرد و موافقتنامه اولیه مربوط به فلات قاره دو سرزمین به امضا رسید. اعلامیه استقلال بحرین در تاریخ ۱۴ اوت ۱۹۷۱ منتشر شد و دولت ایران تنها یک ساعت پس از استقلال بحرین آن را به رسمیت شناخت. یک روز بعد (۱۵ اوت)، بحرین و انگلستان یک قرار داد دوستی (با هدف مشورت در مواقع ضروری) با یکدیگر امضا کردند و بدین ترتیب، مسئله بحرین پس از یک قرن و نیم منازعه و کشمکش به نقطه حل رسید (عالمیان، موسی، ۱۳۶۵: ۱۰۸).

### نتیجه گیری

آنچه گذشت گذری بود کوتاه بر مجموعه تحولات بحرین که منجر به جدایی از ایران شد. در این میان رفتار محمدرضا پهلوی در واکنش به مناقشه بحرین مورد بررسی قرار گرفت. در تحلیل این رفتارشناسی ما با دو الگوی کاملاً متناقض مواجه ایم. در اوایل بحران که شاه ایران بحرین را جزء لاینفک ایران می‌داند و برخی دوستان منطقه ای و بین‌المللی خود را به دلیل دامن زدن به مناقشات منطقه ایی سرزنش می‌کند و در اوج بحران که به دلیل فقدان عقلانیت و حاکم نبودن واقع انگاری بر تصمیمات سیاست خارجی به یک باره از ادعای دیرینه و تاریخی بر بحرین صرفنظر میکنند. اظهارات شاه در دهلی به ویژه زمانی که هنوز موضوع بحرین از طریق مبادی قانونی و رسمی به سرانجام نرسیده بود، نشان از عدم انطباق سیاست مستقل ملی با منافع ملی کشور داشت. این امر بیش از همه نشان دهنده تأثیر کیش شخصیت محمدرضا پهلوی در تصمیمات و مناسبات داخلی و خارجی و بیانگر پویای دست‌نشانده‌گی در روابط بین‌الملل است. محمدرضا پهلوی در پیشبرد سیاست به اصطلاح مستقل ملی در مسئله بحرین فاقد مقدمات ملی و بین‌المللی بوده است. به عبارت دیگر وی بیش از آنکه واجد مقدمات باشد، بیشتر با محذورات ملی و بین‌المللی مواجه بوده است. محذورات ملی وی در داخل ناشی از عدم مشروعیت سیاسی به دلیل اقتدارگرایی و کیش شخصیت بوده است. محذورات بین‌المللی محمدرضا شاه ناشی از وابستگی به بکوک غرب و نقش آفرینی بر اساس پویای دست‌نشانده‌گی در منطقه خلیج فارس بود. عدم همراهی همسایگان منطقه ای ایران در حوزه کشورهای عربی خاورمیانه و شمال آفریقا در مسئله بحرین کاملاً مشهود بود.

## منابع

۱. ازغندی، علیرضا، روابط خارجی ایران، نشر قومس، ۱۳۸۳.
۲. رایان، وادالا؛ خلیج فارس در عصر استعمار، ترجمه شفیع جواد، تهران، ۱۳۶۴.
۳. ویلسون، آرنولد؛ خلیج فارس، ترجمه محمد سعیدی، تهران، ۱۳۵۳.
۴. هوشنگ مهدوی، عبدالرضا؛ روابط خارجی در دوره پهلوی، تهران، نشر پیکان، ۱۳۸۰.
۵. روح‌اله پورطالب، بررسی روابط ایران و بحرین در گذر تاریخ.
۶. سیف‌زاده، سیدحسین، اصول روابط بین‌الملل، نشر میزان، ۱۳۸۲.
۷. محمدی، منوچهر، سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، اصول و مسائل، نشر دادگستر، ۱۳۸۹.
۸. نشأت، صادق؛ تاریخ سیاسی خلیج فارس، تهران، شرکت نسبی کتاب، ۱۳۴۴.
۹. عاقلی، باقر؛ شرح حال رجال سیاسی و نظامی ایران، تهران، گفتار، ۱۳۷۷.
۱۰. زرگر، محمدرضا؛ روابط ایران و انگلیس در زمان رضاشاه، تهران، بی نا، ۱۳۶۵.
۱۱. قائم مقامی، جهانگیر؛ بحرین و مسائل خلیج فارس، تهران، ۱۳۴۱.
۱۲. شوادران، بنجامین؛ خاورمیانه نفت و قدرت‌های بزرگ، ترجمه عبدالحسین شریفیان، تهران، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، ۱۳۵۲.
۱۳. هدایت، مهدی قلی؛ خاطرات و خطرات، تهران، زوار، ۱۳۶۴.
۱۴. امین، سیدحسن؛ سرگذشت سرشت و سرنوشت همه‌پرسی، ماهنامه حافظ، ش ۱۷، مرداد ۱۳۸۴.
۱۵. عالمیان، موسی؛ سیاست انگلیس در خلیج فارس، تهران، مظاهری، ۱۳۶۵.
16. Rosenau, James N. ; "Pre-Theories and Theories of Foreign Policy"; in Barry Farrell (Ed), *Approaches to Comparative and International Politics*; Evanston, IL: Northwestern University Press, 1966, Pp. 27-92.
17. Smith, Hadfield & Dunne; *the Development of Foreign Policy Analysis*; Oxford University Press